

بهترین امکان بالقوه در برابر

بدترین خطر

در سالهای اخیر به هنگام بحث درباره امنیت هشت کشور تازه تأسیس آسیای مرکزی و قفقاز چنین معمول شده است که موضوع به مسائل مربوط به صدور نفت و گاز از این منطقه محدود شود. آیا این کشورها خواهند توانست سرمایه اصلی خودشان را به بازارهای جهانی برسانند؟ آیا یکی از کشورهای همسایه کنترل مسیرهای صادراتی را به دست می‌گیرد یا کشورهای صادرکننده به مسیرهای جایگزین متعدد دسترسی خواهند داشت؟ و آیا قیمتهای جهانی نفت به اندازه‌ای بالا خواهد رفت که سرمایه‌گذاران برای اکتشاف، ساخت تأسیسات زیربنایی لازم، و ایجاد خطوط لوله برای انتقال نفت استخراج شده را تأمین کند؟

چنین پرسشهایی، موضوع مورد بحث در دهها کنفرانس و مقاله در چند قاره بوده است.

نمی‌توان انکار کرد که پرسشهای مورد اشاره معطوف به بُعد مهمی از امنیت در این منطقه تازه استقلال یافته است؛ اما در پرسشهای مذکور، نکاتی بسیار بیشتر از آنچه مورد توجه قرار گرفته، از قلم افتاده است. در واقع، گنجانیدن مسئله امنیت در چارچوبی چنین محدود، به منزله تحریف ماهیت و حذف برخی از ضروری‌ترین ابعاد و جنبه‌های آن است. اما حتی این توضیح هم به هیچ وجه پذیرش عام نیافته است. در مقابل، بسیاری چنین استدلال می‌کنند که تنها مسائل امنیتی واقعی در آسیای مرکزی و قفقاز، همانهایی است که به گاز و نفت این منطقه مربوط می‌شود و اگر گاز و نفت در این منطقه مطرح نبود، دلیل چندانی وجود نمی‌داشت که قدرتهای خارجی به این منطقه توجه نمایند.

البته تاریخ بهترین برهان را برای رد این فرضیه ارائه می‌دهد. حتی اگر نفت موجود در شبه جزیره آبشوران قرن‌ها هم مورد بهره‌برداری بوده باشد، موضوع نفت در رقابت و کشمکش ایران و روسیه در دوره زمانی ۱۸۲۹-۱۸۱۳ میلادی بر سر منطقه قفقاز نقشی نداشته است. در درگیریهای روسیه و ترکیه در منطقه قفقاز شمالی، یا در به اصطلاح

«بازی بزرگی» که بعداً در قرن نوزدهم بین روسیه و بریتانیای کبیر جریان یافت نیز نفت و گاز مطرح نبوده است. سرانجام اینکه موضوع انرژی در برخورد مستمری که بر سر منطقه ترکستان شرقی بین چین و روسیه وجود داشت و تا سال ۱۹۴۹ ادامه پیدا کرد نیز عامل مؤثری نبوده است. بطور قطع، موضوع سرزمینهایی که آنها را قفقاز و آسیای مرکزی خوانیم و طی قرن‌ها منبعی از خشونت و درگیری بوده است، کاملاً از موضوع ثروت انرژی که ممکن است در آن منطقه وجود داشته باشد، جداست. ظرفیت میدانهای نفتی حوزه خزر هر چه باشد، این منطقه آشکارا به علت موقع جغرافیایی اش اهمیت استراتژیک دارد. حتی باید پذیرفت که مسائل امنیتی این سرزمینها برای کل منطقه اوراسیا و ماورای از آن حائز اهمیت حیاتی است.

منظور از بیان این مطالب، انکار نقش نفت و گاز در تشدید عوامل بالقوه ایجاد درگیری نیست. به دست گرفتن کنترل حوزه‌های نفتی باکو، چه در جنگ جهانی اول، چه در جریان جنگ جهانی دوم، در صدر فهرست هدفهای آلمان قرار داشت. لنین نیز، هنگامی که ارتش سرخ را برای تصرف دوباره منطقه آذربایجان فرستاد، آشکارا بر نیاز بلشویکها به نفت آن منطقه انگشت گذاشت. با این همه، اگر توجه خود را تنها بر منابع نفت و گاز این منطقه متمرکز نماییم، در واقع چشم خود را بر عوامل دیگری بسته‌ایم که برای ایجاد ناامنی نه تنها در آسیای مرکزی و قفقاز، بلکه در مناطق مجاور آن، توان بالقوه عظیمی دارند.

دیدگاه کلی آن است که مهمترین مسئله امنیتی مربوط به آسیای مرکزی و قفقاز این است که کدام قدرت خارجی بر میدانهای پر ارزش نفت و گاز جنگ خواهد افکند. اما اگر کشورهای نوپای این منطقه به شیوه‌ای منطقی توسعه پیدا کنند و نظامهای سیاسی‌شان بر پایه شرایط اجتماعی باثبات استقرار یابد، دیگر نیازی نخواهد بود که به سلطه خارجی تن در دهند. برعکس، آنها در موضعی قرار می‌گیرند که بتوانند روابطی با ابعاد گوناگون پدید آورند، با قرار دادن یک قدرت خارجی در برابر قدرتی دیگر، موازنه ایجاد کنند و از این طریق، حکومت‌هایی پایدار برپا دارند. چنین نتیجه

بازهای امنیتی

آسیای مرکزی و

راهکارهای تازه برای

برآوردن آنها

تألیف: اس. فرزندک استار

رئیس مؤسسه آسیای مرکزی

و قفقاز دانشگاه جان هاپکینز

ترجمه بهمن بزرگر

خوشایندی برای کل منطقه اوراسیا سودمند خواهد بود. پیوندهای منطقه‌ای کهن می‌تواند دوباره زنده شود، تجارت آزاد شکوفایی یابد و کشورهای منطقه جای خود را در بازار جهانی به دست آورند.

فرض دیگری که در این زمینه وجود دارد، با طرح این پرسش آغاز می‌شود که اگر منطقه به جای وضع یادشده، گرفتار شکست و ازبافتادگی اقتصادی و اجتماعی شود، چه پیش خواهد آمد. نتیجه بلافاصله آن، بی‌گمان چیزی جز پدید آمدن خطرناک‌ترین خلأ سیاسی قابل تصور نخواهد بود. چشم‌اندازها بواقع هراس‌انگیز است. آسیای مرکزی و قفقاز، هم‌اکنون از سوی سه قدرت هسته‌ای (چین، پاکستان، و روسیه) احاطه شده و کشور چهارمی (ایران) هم وجود دارد که می‌خواهد در ردیف آنها قرار گیرد. همه این کشورها و نیز ترکیه که عضو ناتو است، به حق خود را قدرتهای منطقه‌ای مهمی تلقی می‌کنند و برای اثبات این مدعا می‌توانند قهرنها تاریخ خود را گواه گیرند. افزون بر این، قدرتهای خارجی عمده از جمله انگلیس، آلمان، ژاپن، کره، و ایالات متحده در این منطقه سرمایه‌گذارهای کلان کرده‌اند. بعید می‌نماید که هر یک از این کشورها چنانچه دیگر قدرتهای خارجی چه به صورت انفرادی و چه به صورت گروهی در پی کسب سلطه یک سویه بر چنین چهارراه تاریخی که شرق و غرب را به یکدیگر مرتبط می‌سازد برآیند، دست‌روی دست بگذارند و آرام بنشینند. بی‌گمان، جدی‌ترین مسائل استراتژیک در منطقه خزر، نه از ترقی بلکه از شکست، و نه از جانب جنبه‌های مثبت بالقوه، بلکه از طرف یک خطر واقعی و موجود ناشی می‌شود.

حاکمیت پایدار

تجزیه و تحلیل‌هایی که در مورد مسائل استراتژیک موجود در حوزه دریای خزر می‌شود، در مجموع بیشتر بر ژئوپلیتیک (جغرافیای سیاسی) این منطقه متمرکز است و عوامل داخلی صرفاً در جریان این تجزیه و تحلیل تا حدی مورد بحث قرار می‌گیرد. با وجود این، اگر بر مخاطره‌ترین سناریوهای موجود آنهایی باشد که با ناکامی‌های داخلی در درون منطقه پدید آید، در آن صورت

عوامل داخلی را جدی‌تر باید مورد بررسی قرار داد. نقطه آغازین چنین ارزیابی، باید پذیرش این حقیقت باشد که آذربایجان، لرمنستان، گرجستان، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان، و ازبکستان، همگی حکومت‌هایی نوپا به حساب می‌آیند. دیگر کشورهای این منطقه، حتی کشورهای نسبتاً نوپای آن، این حقیقت را که همواره در ذهن حکام منطقه وجود دارد، به سادگی از نظر دور می‌دارند. شرکای تجاری و مؤسسات بین‌المللی لزوم اصلاحات را توصیه و تبلیغ می‌کنند اما رهبران محلی در ابتدا از خود می‌پرسند آیا تغییرات پیشنهاد شده از جانب دیگران باعث تقویت حاکمیت آنها می‌شود یا پایه‌های آن را تضعیف می‌کند.

چه تصویری باید از این کشورهای تازه تأسیس داشت؟ بیشتر وقتها اصطلاح «به‌جا مانده از شوروی» در مورد آنها به کار می‌رود که در بردارنده مجموعه‌ای از خصایص و ویژگیهاست که امروزه کانون شوربختی آنها را تشکیل می‌دهد. سلطه دولت و حزب کمونیست بر همه ابعاد اقتصادی و اجتماعی جوامع آنها، و یک بوروکراسی گسترده و دست‌وپاگیر، در رأس این ویژگیها قرار دارد. فساد، که حتی پیش از دوره برژنف نیز ابعاد وسیعی یافته بود، یکی دیگر از پیامدهای وضع مورد اشاره است. از سوی دیگر، حاکمیت حزب کمونیست مانع از ابتکار و نوآوری می‌شده و جلوی بروز تجلیات عادی جامعه مدنی را می‌گرفته است. مذهب و دیگر آشکال ابراز نظر فرهنگی مستقل سرکوب می‌شده و همین، از نظر روانی نوعی احساس پوچی و بیهودگی پدید می‌آورد است. نظام حاکم در عین حال خدمات بهداشتی اولیه و امکانات آموزشی اساسی را فراهم می‌ساخت. کشورهای تازه تأسیس آسیای مرکزی و قفقاز، استراتژیهای بسیار متفاوتی برای اصلاح این گونه میراث‌های به‌جا مانده از دوران حاکمیت شوروی در پیش گرفته‌اند. برخی از این کشورها مانند قزاقستان، قرقیزستان و گرجستان، با سرعت به اصلاحات سازمائی رو کرده‌اند و دیگر کشورها بویژه ازبکستان و ترکمنستان، ترجیح داده‌اند رویکرد محتاطانه‌تری در این زمینه داشته باشند چون از آن بیم دارند که ایجاد دگرگونی سریع در ساختارهای به‌جا مانده از

○ ظرفیت میدانهای نفتی حوزه خزر هر چه باشد، این منطقه آشکارا به علت موقع جغرافیایی اش اهمیت استراتژیک دارد. حتی باید پذیرفت که مسائل امنیتی این سرزمینها برای کل منطقه اوراسیا و دورتر از آن، حائز اهمیت حیاتی است.

ساخت خطوط لوله جدید، تنها بخشی از چالش گسترده‌تر برای گشودن راهها، خطوط آهن، ارتباطات مخابراتی، و روابط متقابل انسانی با مجموعه جهان بیرونی است.

تا هنگامی که این نارسایی‌های سه‌گانه بر طرف نشود، کشورهای تازه تأسیس نخواهند توانست بعنوان موجودیتهایی برخوردار از حاکمیت، سرپا بمانند و بدترین آشکال بی‌ثباتی و ناامنی منطقه‌ای واقعیت خواهد یافت. در این صورت، راه موفقیت چیست؟ بی‌گمان گسترش صادرات خواه نفت و گاز باشد یا هر نوع کالای دیگری که در بالا نام برده شد، اهمیت حیاتی دارد.

برای قرقیزستان و تاجیکستان، بهترین مایه امید، فروش نیروی هیدروالکتریک و آبهای است که از کوههای آنها به بقیه نواحی آسیای مرکزی سرازیر می‌شود. به هر حال، همه این کشورهای نوپا عمدتاً اقتصاد کشاورزی دارند و تا هنگامی که این بخش سریعاً توسعه پیدا نکند، همواره متزلزل خواهند بود.

افزون بر این، کشورهای تازه تأسیس یا باید به اصلاحات بپردازند یا به نابودی تن در دهند. اما همان‌گونه که در روسیه عملاً مشاهده شده است، اصلاحات به معنی خدشه‌دار شدن توانایی دولت در جمع‌آوری مالیاتها و در نتیجه، وارد آمدن آسیب جدی به نظام خدمات اساسی مانند خدمات پلیس، مدارس، و تسهیلات بهداشتی و درمانی خواهد شد. بدتر از آن، اگر ثروت صرفاً در پایتختها متمرکز گردد، میلیونها نفر روستاییان فقیری که در این کشورهای دارای نرخ زاد و ولد بالا زندگی می‌کنند به شهرهای بزرگ سرازیر می‌شوند، یعنی جایی که نبود خدمات اولیه و اساسی می‌تواند فضایی انقلابی بوجود آورد. بنابراین، اصلاحات باید صورت پذیرد اما به شیوه‌ای که ثبات و برابری اجتماعی را حفظ نماید. در این خصوص، شایسته ذکر است که از یکستان بارو ویکر بسیار سنجیده نسبت به مقوله تحول و دگرگونی، در عین حال در مقایسه با دیگر کشورهایی که پس از فروپاشی اتحاد شوروی سابق به وجود آمده‌اند، درصد بالاتری از تولید ناخالص داخلی در دوران پیش از استقلال را حفظ کرده است.

سرانجام اینکه ایجاد حاکمیت‌های پایدار،

دوران شوروی سابق به بی‌ثباتی بینجامد و در نتیجه، حاکمیت به خطر افتد. همه این کشورها بر پایه این پندار نادرست عمل کرده‌اند که صرف داشتن کنترل بر منابع خودی، بهروزی به بار خواهد آورد. سقوط قیمت‌های جهانی نفت، گاز، طلا، پنبه و آلومینیم، همه در آمد لازم برای استمرار خدمات اجتماعی اساسی را از دست آنها گرفته است. رها شدن از این آسیب‌ها، آشکارا مستلزم دشوارترین تغییرات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است که هر جامعه‌ای توان تحمل آن را ندارد. اما این، تنها بخشی از چالش‌های فراروی کشورهای تازه تأسیس است. همچنین آنها به کامل‌ترین تعبیر، کشورهای هستند که پس از یک دوره حاکمیت امپریالیستی پا به عرصه وجود نهاده‌اند. بدین‌سان، باید هویت، اصول کشورداری و منابع مشروعیت تازه‌ای برای خود به‌وجود آورند. و چون مایه و پشتوانه‌ای ندارند، بطور طبیعی به ملت‌گرایی رو می‌کنند، با این امید که از راه نموده‌های پرزرق و برق وحدت و یکپارچگی، به واقعیت چنین وحدتی دست یابند. این امر درست در همان زمان که جامعه باید به سوی توسعه گام بردارد، احساسات اغراق آمیز نسبت به کشور را دامن می‌زند، موجب تخصیص نابجای منابع می‌شود و به شکل‌گیری طبقه تازه‌ای از نخبگان می‌انجامد که به زیان عموم مردم، به سرعت ثروت‌های هنگفتی برای خود می‌اندوزند. از آن بدتر، این روند در همان حال که کشورهای تازه تأسیس باید برای پیگیری منافع مشترک خود دست یکدیگر بگذارند، نوعی ذهنیت مبتنی بر تکروی را تقویت می‌کند.

اما سومین تحول اساسی که در سراسر منطقه در حال روی دادن است، از میان رفتن انزوایی است که روسیه به مدت سه ربع قرن بر این منطقه تحمیل کرده بود. مرز جنوبی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی طولانی‌ترین و بسته‌ترین مرز در جهان بود به گونه‌ای که حصارهای بلندی به طول هزاران کیلومتر کشیده شده بود تا مسیرهای تجارت و ارتباطی که برای هزاران سال دایر بود مسدود شود. جمهوریهای شوروی به همین‌سان از یکدیگر نیز مجزاً و منفک شده بودند. بر پایه این سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن»، ارتباطات و امور حمل و نقل از طریق مسکو هدایت می‌شد.

○ مهم‌ترین مسئله امنیتی مربوط به آسیای مرکزی و قفقاز این است که کدام قدرت خارجی بر میدانهای پر ارزش نفت و گاز منطقه چنگ خواهد افکند.

مستلزم درجه بالایی از همکاری و همبستگی درون منطقه‌ای است. درباره مناقشات حل نشده میان ارمنستان و آذربایجان بر سر ناگورنو قره‌باغ و همچنین تنشهای فزاینده میان تاجیکستان و ازبکستان، بسیار شنیده‌ایم. اما این دو مناقشه و نیز درگیریها در قلمرو گرجستان را، بیش از آنچه عموماً تصور می‌شود، روسیه دامن زده است.

الف - بحران مالی بین‌المللی و سقوط قیمتها:

با خوش بینی ممکن است چنین استدلال شود که بحرانهای پیش آمده در روسیه و منطقه آسیا تاکنون سخت‌ترین مراحل خود را طی کرده و کشورهای نوپا نیز طوفان را از سر می‌گذرانند. شخص در دفاع از این دیدگاه ممکن است این حقیقت را مطرح نماید که کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز کمتر از روسیه گرفتار مشقت شده‌اند، بیشتر از آن‌رو که به وام‌های کلانی که روسیه گرفته دسترسی نداشته‌اند. درست به همین نحو، روشن است که تأخیر در بهره‌برداری از میدانهای گاز و نفت ممکن است به کشورهای مذکور این فرصت را داده باشد تا این نکته را مورد توجه و بررسی قرار دهند که چگونه می‌توانند خود را از مخاطرات ناشی از درآمدهای بادآورده مصون دارند. آنها با بررسی این موضوع که چگونه می‌توان به جای تبدیل شدن به یک نیجریه دیگر، به صورت کشوری چون نروژ درآمد، می‌توانند خود را از شوربختی‌های آینده محفوظ دارند.

گرچه آنچه گفته شد یکسره درست است، اما بحران همچنان ادامه دارد و آهنگی جدی به خود می‌گیرد. ناآرامی‌های اجتماعی در دره فرغانه و گرجستان، ظهور جلوه‌هایی از افراط‌گرایی مذهبی، تجارت رو به توسعه مواد مخدر و تولید فزاینده آن، و خودنمایی تروریسم در قزاقستان و نیز ازبکستان، همه نمودهایی از آسیب‌های اجتماعی است که در سرتاسر منطقه فزونی می‌گیرد. رهبران ملی نیز که پایگاهشان متزلزل تر شده، به بهانه حفظ ثبات اجتماعی آزادیهای شهروندان را به حال تعلیق در آورده‌اند که این دو مورد نیز به اندازه موارد پیش گفته دارای اهمیت است. اگر دگرگونی

آنچه در مجموع برای جهان کمتر مشهود بوده، توسعه و پیشرفت موفقیت آمیز «اتحادیه کشورهای آسیای مرکزی» مرکب از قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان و ازبکستان و تشکل دیگری موسوم به گروه «گوام» (GUAM) با عضویت گرجستان، اوکراین، مولداوی و آذربایجان است. این واقعیت که «اتحادیه کشورهای آسیای مرکزی» به موضوعات حساسی چون همکاری نظامی و تخصیص منابع آب پرداخته است، مؤید اطمینان نسبت به آینده آن است. در همین حال، همه کشورهای آسیای مرکزی در کنار ترکیه، ایران و پاکستان، به گونه فعال در سازمان همکاریهای اقتصادی (اِکو) عضویت دارند و روابط دوجانبه مستحکمی با ایالات متحده و دیگر کشورهای آسیایی و اروپایی برقرار کرده‌اند.

حکومتهای در حال توسعه در عرصه بین‌المللی: تهدیدهای عمده

گفته شده است که کلید امنیت منطقه‌ای در آسیای مرکزی و قفقاز بیشتر در حوزه توسعه داخلی نهفته است تا در نقش نیروهای ژئوپلیتیک. هشت کشور تازه تأسیس این منطقه تنها از راه ایجاد حکومتهای کارآمد می‌توانند از ثبات اجتماعی، اعتماد به نفس، تمرکز، و حمایت‌های بین‌المللی لازم برای برقراری موازنه بین نیروهای خارجی فراوانی که آنها را هدف توجه خود قرار داده‌اند، برخوردار شوند.

آمارها شدن از میرانهای امپریالیسم و دوران حاکمیت شوروی و چیره شدن بر انزوایی که این کشورهای نوپا سالهای سال محکوم به تحمل آن بوده‌اند به زمان نیاز دارد و فرصت می‌خواهد. حالت آرمانی آن است که آنها این گونه وظایف دشوار را در محیط بین‌المللی مساعد و یاری‌رسان به انجام رسانند. اما چنین وضعی وجود ندارد.

○ تجزیه و تحلیل‌هایی که در مورد مسائل استراتژیک موجود در حوزه دریای خزر می‌شود، در مجموع بیشتر بر ژئوپلیتیک این منطقه متمرکز است و عوامل داخلی صرفاً در جریان این تجزیه و تحلیلها تأندازه‌ای مورد بحث قرار می‌گیرد.

مطلوب این وضع به درازا بکشد، این گونه گرایشها می تواند یکسره به صورت عادت، ریشه دار گردد.

ب- هرج و مرج مداوم در افغانستان:

(این مقاله پیش از سقوط طالبان نوشته شده است)

افغانستان همچنان مخاطرات جدی برای منطقه خزر ایجاد می کند. به علت وجود توده های پر شمار تاجیک، ازبک، و ترکمن در افغانستان، هر گونه ناآرامی در این کشور بطور طبیعی به کشورهای واقع در شمال افغانستان سرایت می کند. همان «مدرسه»هایی که جنگجویان طالبان را آموزش داده اند اینک نوآموزانی از اهالی آسیای مرکزی را به خود جلب می کنند که پس از دیدن آموزشهای لازم برای نبرد همزمان با دولتهای غیر مذهبی حاکم و تشکیلات مذهبی سنی حنفی وابسته به آنها، به کشورهایشان بازمی گردند. افغانستان بعنوان منبع تولید و صدور مواد مخدر، طبقه رو به رشد تبهکاران در مناطق دوردستی چون قزاقستان و آذربایجان را نیز تغذیه کرده است.

گرچه بارقه ای از امید وجود دارد... اما خطر از ناحیه افغانستان همچنان احساس می شود.

ج- خطر ها و تهدیدهای دیرپا از ناحیه چین:

چین تا امروز برای کشورهای نوپای آسیای مرکزی همسایه ای مسئول و شریکی سازنده بوده است. قزاقستان، که چین بزرگترین سرمایه گذاری خارجی منفرد در تاریخ خود را در آنجا انجام داده است، از وجود چین به صورت وزنه تعادل در برابر روسیه بهره می گیرد و قرقیزستان و تاجیکستان هر دو برای تقویت پایه های اقتصاد خود به تجارت رو به گسترش با چین چشم دوخته اند. چین نیز وعده داده است برای آوردن نفت قزاقستان به مرز ایران و ترکمنستان خط لوله ای احداث و از این طریق، برخلاف سیاستهای روسیه و ایالات متحده، کمک کند تا روزنه ای به سوی «جنوب» گشوده شود. پس با این اوصاف، چه خطراتی از جانب چین مطرح است؟ بازرگانان چینی در حال حاضر بر بازارهای قرقیزستان مسلط شده اند و در قزاقستان و تاجیکستان نیز دست اندازیهایی عمقی صورت

می دهند. نتیجه ورود کالاهای ارزان قیمت چینی آن است که شرکتهای کوچک داخلی را درست هنگامی که در حال ریشه گرفتن هستند، ریشه کن می کند. کشورهای آسیای مرکزی نگرانند که در درازمدت اگر دیگر گونیهای منطقه جنوب شرق آسیا در اوایل قرن بیستم دوباره تکرار شود، به حوزه نفوذ چین در قرن بیست و یکم جذب گردند. چین در عمل می تواند به صورت تضمین کننده اصلی خطوط لوله موجود در سرتاسر قزاقستان درآید و در نهایت بعنوان ضمانت کننده اصلی میدانهای نفتی این کشور نیز عمل کند. این وضع چین را به داور بلامنازع مسائل منطقه آسیای مرکزی تا ساحل شرقی دریای خزر بدل خواهد کرد. حتی اگر منافع عمده چین همچنان در شرق نهفته باشد، روندهایی تکاملی که در حال حاضر وجود دارد باز می تواند چنین پیامدهایی داشته باشد.

سرانجام اینکه، جمعیت کثیر و پیوسته رو به تزاید ترکهای مسلمان خود آگاه در استان سین کیانگ چین، برای تمامیت ارضی آن کشور تهدیدی پایدار به وجود می آورد، درست شبیه همان وضعی که در تبت حاکم است. ولی طوایف اویغور در استان سین کیانگ، برخلاف اهالی تبت، می توانند به اقوام مشابه و هم مذهبیان خود که در امتداد مرز غربی چین ساکنند و از استقلال سیاسی کامل برخوردارند نگاه کنند. سیاستهای سخت گیرانه پکن و رفاه کلی موجود در چین، تاکنون از بروز جنبشهای استقلال خواهانه جلوگیری کرده است. به هر حال یک آفت ناگهانی در عرصه اقتصاد چین می تواند این وضع را دگرگون کند و باعث شود که پکن منطقه مسلمان نشین آسیای مرکزی را بیشتر یک تهدید تلقی نماید تا فرصت مفتنمی که بتوان از آن بهره برداری کرد.

جاء طلبیهای روسیه در دوران پس از امپریالیسم:

تاکنون هیچ کشوری امپراتوری به آن بزرگی را با سرعتی که روسیه در سال ۱۹۹۱ از دست داد، از کف نداده است. حیات و نظام داخلی روسیه در حدی بسیار بیشتر از انگلیس، هلند، پرتغال یا

○ کشورهای نوپای آسیای مرکزی و قفقاز، به کامل ترین تعبیر، کشورهای هستند که پس از یک دوره حاکمیت امپریالیستی پا به عرصه وجود نهاده اند و از این رو باید هویت، اصول کشورداری و منابع مشروعیت تازه ای برای خود دست و پا کنند.

مستقل مشترک المنافع ببینوندند، یا بدهیهای کلان خود به روسیه را بطور کامل پرداخت نمایند.

میزان جدی بودن این گونه تهدیدات هر چه باشد، صرفاً به تقویت اراده کشورهای تازه تأسیس منطقه در نيل به حاکمیت و استقلال انجامیده، روح مقاومت را در سر تاسر منطقه تحکیم نموده، و تلاش دولتهای تازه تأسیس برای یافتن شرکایی دیگر را افزایش داده است. روسیه برای اقدام تمام عیار در جهت پیشبرد اهداف جاه طلبانه خود، نه اراده لازم را دارد، نه منابع مورد نیاز را. روسها پس از تحمل شکست در افغانستان و چین دیگر تمایلی به جنگ با نیروهای ملل مسلمان ندارند. روسیه در بخشهای مدرن اقتصادهای آسیای مرکزی و قفقاز سرمایه گذاری چشمگیری نکرده و در درازمدت نخواهد توانست انحصار خود بر صادرات نفت و گاز این منطقه را حفظ نماید. با پذیرش همه موارد مذکور، می توان گفت که روسیه همچنان جدی ترین تهدید برای حاکمیت کشورهای نوپای آسیای مرکزی و قفقاز و بنابراین مهم ترین خطر برای امنیت این منطقه به شمار می رود.

حکومتهای نوپا در عرصه بین المللی خود: نگرانیهای کم اهمیت تر

حال پس از بر شمردن چهار خطر عمده که امنیت حوزه دریای خزر را تهدید می کند، به خطرهای جزئی تر می پردازیم. در بحث پیرامون این گونه تهدیدها اعتراف به این نکته شایان اهمیت است که هر يك از تهدیدهای مورد اشاره گاهگاه بعنوان منبع نگرانیهای جدی معرفی شده است. بی آنکه قصد رد کردن چنین احتمالی در میان باشد، باید گفت که هر کشور یا مجموعه کشورهای که در زیر راجع به آنها بحث می شود، مزایا و منافع مثبتی عرضه می نماید که کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز باید سر بیا آنها را دریابند.

- ترکیه:

دولت ترکیه در خلال سالهای ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ دست به فعالیت جاه طلبانه ای زد تا خود را رهبر مجموعه کشورهای ترک زبانی معرفی کند که گستره ای از آناتولی شرقی تا مرز چین را در بر می گیرد. اما عقب نشینی بعدی ترکیه از این

اسپانیا، بر پایه تجربه امپریالیستی شکل گرفت. بنابراین شگفت آور نیست که بسیاری از اهالی روسیه از نوعی «سرگیجه امپریالیستی» رنج می برند. این وضع به هیچ وجه بی سابقه به حساب نمی آید. نیروی دریایی انگلیس در سال ۱۸۱۲ کاخ سفید و اشنگتن را به آتش کشید و اسپانیا تا سال ۱۸۶۷ هنوز نیروی دریایی خود را برای جنگ با شیلی گسیل می داشت. فرانسه در دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ جنگ خونینی بر ضد جنبش استقلال الجزایر به راه انداخت که تنها زمانی پایان گرفت که نیروهای آن کشور خسته و فرسوده شدند. روسیه نیز نبرد خود را در جبهه های متعدد بر ضد کشورهای تازه استقلال یافته آسیای مرکزی و قفقاز آغاز کرده است. این کشور در بسیاری مواقع از کنترل انحصاری خود بر خطوط انتقال نفت و گاز استفاده کرده تا صادرات نفت و گاز قزاقستان، آذربایجان و ترکمنستان را قطع نماید که همین اقدام روسیه باعث کاهش ۳۰ درصدی در تولید ناخالص داخلی ترکمنستان شده است. روسیه همچنین از صدور انرژی به گرجستان و مولدوای خودداری کرده است تا آنها را ناگزیر سازد که به جامعه کشورهای مستقل مشترک المنافع بپیوندند. روسیه از سال ۱۹۸۹ به مناقشه موجود بر سر منطقه ناگورنو قره باغ دامن زده و در همان حال کنه اخیراً يك اسکادران از هواپیماهای میگ ۲۹ و موشکهای پیشرفته در اختیار ارمنستان قرار داده، نقش يك داور بی طرف را در این مناقشه بازی می کند. روسیه دولت ایلچی بیگ در آذربایجان را سرنگون کرده، دوبار برای سرنگون کردن حیدرعلی اف رئیس جمهور فعلی این کشور تلاش نموده، و از طرف ادوارد شوارنادزه رئیس جمهور گرجستان متهم شده است که مسئول جدایی ایالت آبخازستان و چند سوه قصد به جان خود او بوده است. تضعیف از یکستان هدف خاص روسیه بوده است و از خطرات از ناحیه افغانستان بعنوان دستاویزی بهره گرفته تا نیروهای خود را در مرز تاجیکستان مستقر نماید. در حالی که نیروهای مزبور در واقع از یکستان را در محاصره خود گرفته اند. همین اواخر پریماکف نخست وزیر روسیه به همسایگان جنوبی آن کشور گفته بود که می توانند به صف کشورهای

○ کشورهای تازه
تأسیس آسیای مرکزی و
قفقاز یا باید به اصلاحات
بپردازند یا به نابودی تن
دهند.

○ اختلافهای حل نشده
میان ارمنستان و آذربایجان
بر سر ناگورنو قره باغ،
تنشهای فزاینده میان
تاجیکستان و ازبکستان و
نیز در گیربها در قلمرو
گرجستان را، بیش از آنچه
عموماً تصور می شود،
روسیه دامن زده است.

موضع و ظهور حزب رفاه در عرصه سیاسی آن کشور باعث شد که حرکت مذکور شکل متعادل تری به خود بگیرد به گونه ای که امروز عمدتاً ناظر به یک برنامه تجارت و سرمایه گذاری فعال و تلاشی چشمگیر برای ایجاد بیش از یکصد مدرسه راهنمایی و چند دانشگاه در این منطقه است. درست است که آذربایجان به علت نگرانی درک شدنی خود از بابت حمایت نظامی روسیه از ارمنستان پیشنهاد تشکیل یک اتحادیه نظامی با ترکیه را مطرح کرده است، اما این پیشنهاد هم مانند پیشنهادهای مشابه دیگری که در خصوص ایجاد یک پایگاه آمریکایی در باکو مطرح شده، بیشتر جنبه درخواست از جامعه بین المللی برای توجه به مشکلات امنیتی منطقه قفقاز دارد تا این که به واقع گویای پیشنهادهای عملی در این خصوص باشد و در نهایت ممکن است روند کاهش نیروهای روسی مستقر در منطقه را جلو بیندازد.

ایالات متحده و ناتو

تهدید امنیتی عمده نسبت به حوزه دریای خزر از سیاست ایالات متحده مبنی بر سد کردن نفوذ ایران ناشی می شود. تاثیر این سیاست بویژه در مورد ترکمنستان و قزاقستان جدی بوده است چرا که اعمال سیاست مذکور آنها را از یک مسیر طبیعی برای صدور نفت و گاز خود محروم ساخته و به این ترتیب در جهت حمایت از کنترل انحصاری روسیه بر آنها عمل کرده است. اما سیاست یادشده از سال ۱۹۹۹ به این سو در حال تضعیف شدن است و سیاستگذاران آمریکایی دیگر کمتر از ممنوعیت همیشگی سخن می گویند تا مرحله بندی تأسیس خطوط لوله های انتقال نفت و گاز منطقه، و هدفشان نیز این است که اطمینان یابند پیش از آنکه ایران فرصت یابد مسیرهای مورد نظر خود برای انتقال فرآورده های مذکور به جنوب را ایجاد نماید، مسیرهای غربی آماده بهره برداری خواهد بود.

افزون بر این، کشورهای تازه تأسیس منطقه به پرشورترین حامیان طرح مشارکت برای صلح ناتو تبدیل شده اند چرا که طرح مذکور را وزنه تعادل احتمالی در برابر موافقتنامه امنیتی CIS تلقی می کنند. شایان ذکر است که تاکنون ازبکستان و آذربایجان خود را از موافقتنامه مزبور کنار

کشیده اند و سایر کشورهای نیز در صددند مفاد این موافقتنامه را تعدیل نمایند تا از میزان حضور نظامی روسیه در قلمروشان کاسته شود. روسیه همه موارد مذکور را تهدیدی برای جاه طلبیهای خود در حوزه دریای خزر تلقی می کند و در واقع هم چنین است. مسئله این است که مشارکت مورد نظر برای توسعه بیشتر، فاقد یک استراتژی روشن است. تا هنگامی که طرح مشارکت برای صلح از یک استراتژی روشن برخوردار شود، این فرایند صرفاً باعث نگرانی در مسکو می گردد بی آنکه برای امنیت منطقه، هیچ یک از مزایای واقعی را که کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز در صدد دست یابی به آنها هستند فراهم آورد.

با وجود توجهی که به سیاستهای مربوط به کشیدن خطوط لوله از یک سو و طرح مشارکت برای صلح از دیگر سو ایراز گردیده، نقش عمده اروپا و آمریکا در امنیت حوزه دریای خزر صرفاً نقش سرمایه گذار است. ایالات متحده در حال حاضر بزرگترین سرمایه گذار در منطقه است و زاین، آلمان، کره و انگلیس در رده های بعدی قرار دارند. کشورهای تازه تأسیس آسیای مرکزی و قفقاز در پرتو تجارت با اروپا، آمریکای شمالی و آسیا دیگر فقط به روسیه وابسته نیستند. از این رو تا اندازه ای آزادی عمل به دست می آورند.

ایران:

کشورهای نوپا هنگامی که به استقلال رسیدند از گسترش نفوذ ایدئولوژیک ایران به منطقه خود بیمناک بودند. برخی اقدامات نسنجیده از جانب تهران به این نگرانیها دامن زد و به روابط سردی انجامید که تا سال ۱۹۹۶ ادامه یافت. به هر حال تا آن سال رهبران کشورهای آسیای مرکزی به اندازه کافی احساس اطمینان کردند که پیشنهاد افزایش روابط بازرگانی را مشروط به اینکه ایران تلاشهای خود برای نفوذ مذهبی را متوقف کند، مطرح نمایند. در پرتو نشستهای «شورای همکاریهای اقتصادی» (ECC) این امر رفته رفته مورد پذیرش قرار گرفت و نتیجه آن شد که ایران اکنون نقش سنتی خود را بعنوان یک طرف تجاری فعال و معتبر در سرتاسر این منطقه بار دیگر به دست می آورد. گشایش خط آهنی که در منطقه سرخس ایران راه

موضوع دیگری که مسائل مورد اشاره را در اذهان ساکنان آسیای مرکزی تحت الشعاع قرار می‌دهد، نقشی است که گفته می‌شود عربستان بعنوان مدافع و هاب‌گیری در منطقه آنان بازی می‌کند. این موضوع، منبع عمده بی‌ثباتی تلقی می‌شود و مسلمانان سنی را به سوی اتحاد مستقیم با دولتهای غیر مذهبی در کشورهایشان سوق می‌دهد. تا پیش از اواسط دهه ۱۹۹۰، و هاب‌گیری بیشتر بعنوان یک شعار کلی و مبهم مطرح بود تا یک واقعیت. به تازگی رهبران صوفی مسلک نیز صدای خود را به همنوایی فزاینده‌ای که در مخالفت با و هاب‌گیری اوج می‌گیرد افزوده‌اند که این بار زمینه‌های مذهبی نیرومندتری دارد. تنها در صورتی و تازمانی که ساکنان منطقه آسیای مرکزی یا عربستان به تفاهمی مشابه آنچه ظاهرأ با ایران رسیده‌اند دست نیابند، روابط طرفین در بهترین حالت محکوم به آن است که همچنان ضعیف باقی بماند.

اسرائیل:

هیچ موضوع دیگری که به امنیت حوزه خزر مربوط و منبع آن خارج از منطقه باشد، به اندازه تفاهمهای فزاینده اسرائیل با چند کشور نوپای آسیای مرکزی و قفقاز آکنده از سوءظن و نگرانی نیست. دیدار اخیر رئیس‌جمهور کریم‌اف از بیت‌المقدس، پشتیبانی اسرائیل از لغو بخش ۹۰۷ از محدودیتهای اعمال شده از سوی کنگره آمریکا در مورد آذربایجان و افزایش ابراز احساسات دوستانه اسرائیل نسبت به ترکمنستان و تاجیکستان، همگی به این سوءظن دامن می‌زند که اسرائیل در صدد توطئه‌چینی است.

این نکته را نمی‌توان انکار کرد که اسرائیل به گونه مؤثر و کارآمد، شبکه‌ای از روابط متقابل با کشورهای ترک‌نشین بوجود آورده است که از خود ترکیه شروع می‌شود و این قبیل پیوندها در جهت مخالف، روابط پیوسته سرد و ضعیف آن کشور با همسایگان عربش و ایران است. نکته‌ای که چندان روشن نیست، این است که این گونه پیوندها تا چه اندازه بخشی از یک بازی با حاصل جمع صفر را تشکیل می‌دهد که در آن، هر نوع سود اسرائیل لزوماً به معنی زیان ایران یا کشورهای

ترکمنستان پیوند می‌دهد و گسترش روابط با تاجیکستان سنی مذهب اما ایرانی (تاجیک) زبان، اعتبار ایران را در کل منطقه بیش از پیش تقویت کرده است. امروزه تنها جمهوری آذربایجان است که با همان احتیاط سابق با ایران رفتار می‌کند، اما احتمال گسترش روابط میان ایران و ترکیه، بی‌گمان باعث می‌شود که موضع‌گیری رفته‌رفته تعدیل و ملایم‌تر شود.

سیاستهای ایالات متحده همچنان مانع گسترش پیوندهای ایران و کشورهای حوزه دریای خزر است، اما مشکل اساسی بر سر راه توسعه کامل این پیوندها و روابط این است که ایران بعنوان یک تولیدکننده عمده نفت و گاز، رقیب طبیعی آذربایجان و کشورهای آسیای مرکزی به‌شمار می‌رود. تنها در صورتی که ایران بتواند راهی برای استفاده از نفت و گاز آسیای مرکزی در جهت تأمین نیازهای داخلی خود بیابد، این مانع از سر راه برداشته خواهد شد، آنها فقط تا اندازه‌ای.

عربستان و کشورهای خلیج فارس:

در خلال سال ۱۹۹۷، هنگامی که امیدها به بهره‌برداری سریع از منابع نفت حوزه دریای خزر در نقطه اوج بود، عربستان و کشورهای حاشیه خلیج فارس با نگرانی شاهد وضعی بودند که می‌توانست به تهدیدی عمده نسبت به رفاهشان تبدیل شود. هزینه اضافی حمل و نقل نفت حوزه خزر، و درک این نکته که کل ذخایر این منطقه در مقایسه با ذخایر شبه جزیره عربستان چندان چشمگیر نیست، باعث تغییر این نگرش گردید. به هر حال، عربستان و کشورهای حاشیه خلیج فارس هنوز باید به ارزیابی اهمیت محدوده‌ای پیردازند که در قالب آن، از امنیت و ثبات منطقه خزر به گونه مستقیم سود می‌برند. آنها همچنین باید به بررسی این نکته پیردازند که چرا تحقق امنیت مورد اشاره بدون گسترش منبع عمده درآمدهای صادراتی این منطقه نمی‌تواند عملی شود. بازگشت اجتناب‌ناپذیر عراق بعنوان یک تولیدکننده عمده نفت به صحنه، که به علت سرمایه‌گذارهای فرانسه، روسیه و چین به وقوع خواهد پیوست، عامل دیگری است که در این ارزیابی باید مورد توجه قرار گیرد.

○ روسیه برای پیشبرد اهداف جاه‌طلبانه خود در آسیای مرکزی و قفقاز، نه اراده لازم را دارد، نه منابع مورد نیاز را. با وجود این می‌توان گفت که روسیه همچنان جدی‌ترین تهدید برای حاکمیت کشورهای نوپا و بنا بر این مهم‌ترین خطر برای امنیت این منطقه به‌شمار می‌رود.

عرب خواهد بود. خوب یا بد، در هر حال هیچ يك از کشورهای منطقه آسیای مرکزی موضوع را بدین سان نمی نگرند بلکه همگی آنها بیشتر به این شعار گرایش یافته اند: «اینکه کسی دوست شما باشد به معنی آن نیست که او دشمن کسی دیگری است.»

هنوز خیلی زود است که قضاوت شود آیا این موضع گیری با واقعیت ها سازگاری دارد یا نه، اما در حال حاضر می توان گفت که ساکنان منطقه آسیای مرکزی کمکهای فنی اسرائیل در زمینه مدیریت منابع آب و آبیاری نمربخش را سپاسگزارند.

پاکستان و هند:

در دوران اتحاد جماهیر شوروی سابق، روابط هند و شوروی از شالوده های سیاست خارجی مسکو به شمار می رفت. از زمان استقلال کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، این پیوند از میان رفته است. حمل و نقل ناچیز کالاها میان آسیای مرکزی و شبه قاره هند، سرمایه گذاری هند را با مانع روبرو ساخته و سر بر آوردن ناسیونالیسم هند و امید به گسترش روابط دیپلماتیک را کمرنگ کرده است. در مقابل، پاکستان تولد کشورهای تازه در منطقه را بعنوان يك موقعیت مناسب تجاری و دیپلماتیک، نیک پذیرفت. اما این امیدها نیز طی چند سال به علت نبود امکانات دسترسی آسان به منطقه و مشکلات داخلی فزاینده پاکستان، از میان رفت. بدتر اینکه، پشتیبانی پاکستان از طالبان و حضور شهروندان کشورهای آسیای مرکزی در برخی از مدارس واقع در ایالت سرحد شمالی پاکستان، یعنی جایی که طالبان در آنجا آموزش دیده بودند، در مجموع پاکستان را در سراسر منطقه در معرض سوءظن قرار داد. اما این وضع اخیراً شروع به تغییر کرده است. بازدیدهای سطح بالای مقامات پاکستان از تاشکند و مشارکت این کشور در مذاکرات شش به علاوه دو، در مجموع کشورهای آسیای مرکزی را به ارزیابی مجدد رابطه خود با پاکستان واداشت و احتمال بروز تحول چشمگیری در اوضاع افغانستان این روند را شتاب بیشتری بخشید و با گشایش جاده جدیدی در سال ۱۹۹۹ که دره فرغانه و شهر دوشنبه را از طریق گذرگاه

«کولما» در استان سین کیانگ به بزرگراه قره قوروم متصل می کند، این روند تقویت خواهد شد. با وجود این، هنوز معلوم نیست که این تفاهم تا کجا پیش خواهد رفت و آیا نگرانیهای ساکنان منطقه آسیای مرکزی با همان شدت قبلی باقی خواهد ماند یا نه.

جمع بندی: آیا منابع متعدد بی ثباتی می تواند به ساختاری برای برقراری امنیت بدل شود؟

با بررسی سایندهای اولیه و ثانویه عدم امنیت برخاسته از وضع ژئوپلیتیک آسیای مرکزی و قفقاز، با احتیاط چند نتیجه می توان گرفت. نخست، روشن است که شماری تهدیدهای جدی خارجی متوجه امنیت این منطقه است، و اینکه این تهدیدها محیطی به وجود می آورد که روند کند اصلاحات و توسعه ای را که برای پا گرفتن حکومتهای کارآمد در منطقه ضروری است، به خطر می اندازد.

دوم، هیچ يك از این تهدیدها نه چندان نیرومند است و نه چندان ناموجه. بنابراین احتمال پیروزی آنها در کوتاه مدت و میان مدت نمی رود. سوم، ماهیت تهدیدهای مورد اشاره بسیار متفاوت است و تا اندازه ای یکدیگر را خنثی می کنند. چهارم، همه قدرتهای خارجی روابط خود با آسیای مرکزی و قفقاز را در بهترین حالت بعنوان يك دلمشغولی درجه دوم تلقی می کنند که تحت الشعاع اولویتهای داخلی و بین المللی آنها قرار می گیرد. گرچه این نکته ممکن است در مورد روسیه، در مقایسه با دیگران، کمتر مصداق یابد، اما همچنان اعتبار خود را حفظ می کند زیرا روابط روسیه با اروپا، ایالات متحده، چین، و (در بین جمهوریهایی که سابقاً به این کشور وابسته بوده اند) اوکراین لزوماً بر روابط این کشور با منطقه خزر تقدم دارد.

این نتیجه گیریها در مجموع نشان دهنده این احتمال است که همه کشورهای ذیربط باید آمادگی داشته باشند تا به چیزی کمتر از پیروزی کامل سیاستهایشان رضایت دهند. هر يك از این کشورها باید بپرسد به چه چیزی نیاز دارد، آنچه در کمترین

○ کشورهای نوپا در آسیای مرکزی و قفقاز به پرشورترین پشتیبانان طرح «مشارکت برای صلح» ناتو در آمده اند زیرا این طرح را وزنه تعادل احتمالی در برابر موافقتنامه امنیتی CIS می دانند.

حد، نه در بیشترین اندازه‌ای که مطلوب اوست، پس باید پرسید که آیا بین مواضع احتمالاً تعدیل شده آنها هیچ زمینه مشترکی وجود دارد یا نه.

روشن است که زمینه مشترک وجود دارد. یکی از اهدافی که در خصوص تأمین حداقل نیاز همه کشورهای درگیر بیش از دیگر موارد جلب توجه می‌کند، آن است آسیای مرکزی و قفقاز زیر سلطه هیچ قدرت خارجی قرار نگیرد. این هدف با منافع روسیه، چین، ایران، ترکیه، و پاکستان، سازگاری دارد. هدف یاد شده به همین سان، نیازهای ایالات متحده، ناتو، و دیگر کشورهای سرمایه‌گذار و نیز اسرائیل و کشورهای عرب را نیز تأمین می‌نماید. مهمتر از همه اینکه، این نکته مستقیماً بیانگر نگرانیهای فوری و موجه خود این هشت کشور تازه تأسیس است.

چگونه می‌توان این اصل را به کار گرفت؟

نخست آنکه اصل مزبور به معنای آن است که همه قدرتهای همسایه و از جمله روسیه باید بپذیرند که این منطقه «حیات خلوت» شخصی آنها نیست، یعنی منطقه مزبور حوزه انحصاری منافع آنها نمی‌باشد. روسیه در حال حاضر با پذیرش این معنی فاصله بسیار دارد. اما اگر این نکته را درک کند که دیگران مایل به پذیرش این ایده هستند، در آن صورت ممکن است تشخیص بدهد که ایده مورد اشاره بهترین ابزار ممکن را در اختیارش می‌گذارد که خود را از دور تازه‌ای از «رویکرد امپریالیستی» که منابع تقلیل یافته این کشور را می‌خشکاند و همه امیدها به انجام گرفتن اصلاحات داخلی را نیز از میان خواهد برد، دور کند.

دوم، این اصل نه تنها دایر بر خویشتنداری متقابل است، بلکه مشورت جناحهای ذریبط در خصوص فعالیتهایشان در منطقه را نیز توصیه

می‌کند. چنین وضعی در حال حاضر وجود ندارد، اما اگر قدرتهای عمده يك گروه مشورتی غیررسمی پیش‌بینی می‌کردند، می‌توانست وجود داشته باشد. در حقیقت، خوب بود که خود کشورهای تازه تأسیس گاهگاه چنین نشستهای مشورتی داشته باشند. به مرور زمان، چنین رایزنی‌هایی می‌توانست به ضوابطی در زمینه ارتباط با کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز که متقابلاً مورد قبول باشد، بینجامد.

سوم و مهمتر از همه اینکه، این اصل بیانگر ضرورت عقب‌نشینی نظامی روسیه و شکل‌گیری نیروهای منطقه‌ای است که توان پاسداری از مرزها را داشته باشند. در واقع در حال حاضر، به استثنای ارمنستان، همه کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز در راستای این هدف تلاش می‌کنند و شماری از آنها نیز موفقیت‌های چشمگیری به دست آورده‌اند. اما در شرایط کنونی، دکترین نظامی روسیه این احتمال را نادیده می‌گیرد. افزون بر این، پیمانهای موجود بین روسیه و ایالات متحده در زمینه کاهش نیروها باید مورد بازنگری قرار گیرد تا تحقق چنین وضعی امکان‌پذیر گردد.

با توجه به مشکلات عظیم روسیه در داخل، و نیز با توجه به احساس شکست و ناکامی آن کشور و شکوه از دست رفتن آن، و روابط پرتنش که با غرب دارد، جای امیدواری بسیار است که چنین برنامه‌ای تحقق یابد. با این همه، وقتی گزینه جایگزین این وضع - یعنی از میان رفتن ثبات اجتماعی در کشورهای تازه تأسیس و ایجاد خلأ قدرت خطرناک در سراسر منطقه - در نظر می‌آید، برقراری رژیمی مبتنی بر خویشتنداری متقابل ناظر به کل آسیای مرکزی و قفقاز، می‌تواند آخرین و بهترین (روزنه) امید برای همه طرفهای درگیر به شمار آید.

○ اسرائیل به گونه مؤثر و کارآمد، شبکه‌ای از روابط متقابل با کشورهای ترك‌نشین به وجود آورده است که از ترکیه آغاز می‌شود. نکته مبهم این است که این گونه پیوندها تا چه اندازه بخشی از يك بازی با حاصل جمع صفر را تشکیل می‌دهد که در آن، هرگونه سود اسرائیل لزوماً به معنی زیان ایران یا کشورهای عرب خواهد بود.